



وندهای فارسی

در زبان فارسی بیشتر تغییرات لغوی و ترکیبهای اسمی و وصفی بوسیله وندها صورت میگیرد بنابراین میتوان وندها را از عوامل عمده پیدایش زبان فارسی بشمار آورد. وندها از نظر کلی سه دسته تقسیم میشوند:

۱ - وندهائیکه در قدیم معمول بوده و امروز از میان رفته‌اند و فقط نشانه‌هایی از آنها در بعض کلمات باقی مانده‌اند مانند پیشوند aiui یا aibi اوستائی که بمعنی «بی» و «روی» بکار میرفته و امروزه بصورت «اف» یا «او» در کلماتی همچون: افروختن و اوکندن دیده میشود. ۲ - وندهائیکه نمونه آنها در بعض کلمات باقی مانده مانند ho بمعنی «خوب» که در کلمه «هنر» موجود است یا «دش» و «دژ» بمعنی «بد» که در چند کلمه از قبیل: دشمن، دشنام، دژخیم وجود دارد:

۳ - وندهای رائج و معمول: مثال جامع علوم انسانی
ما در این مقاله باجمال تمام وندهای فارسی را معرفی خواهیم کرد و حتی آنقسمت از پسوندها را که در زبان امروزه معمول نیست ولی نمونه آنها در اسامی امکنه و اشخاص باقی مانده ذکر خواهیم کرد چه معتقدیم توجه باین نوع پسوندها بما امکان میدهد که بتوانیم ترکیبهای تازه و لازم را برای توسعه فرهنگ فارسی بدست بیاوریم، اینک به ترتیب حروف بذکر اجمالی هر يك از وندها میپردازیم:

* آقای محمد امین ادیب طوسی. استاد دانشمند و صاحب نظر دانشگاه.

â - یکی از وندهای رائج است که به اول و میان و آخر کلمات فارسی متصل میشود:

الف - â در اول کلمات:

۱ - در چند کلمه مفید ضدیت و نفی است مانند آهو بمعنی عیب که مرکب است از â نفی و «هو» بمعنی خوب و روی هم «ضد خوب» معنی میدهد، همچنین آکندن که مرکب است از â و فعل کندن.

یادآوری - این پیشوند در زبان پهلوی بصورت a موجود است: âcâr (= آ + چار) = ناچار

۲ - در بعض کلمات دارا بودن حالتی را میرساند مانند آدام (= آ + رام)، آزاد (= آ + زار).

۳ - در پاره ای کلمات اکنون بدون معنی است ولی در قدیم برای رسیدن یا حضور در جایی بکار میرفته: آمدن (= آ + متن)، آداستن (= آ + راد)، آوردن (= آ + بر)

ب - â قبل از حرف آخر فعل مضارع سوم شخص مفرد علامت دعاست: کناد، مرواد ...
گاهی در آخر فعل نیز بکار رفته: مبادا، منشیندا.

ج - â در آخر کلمات بمعانی زیر آمده:

۱ - در اتصال بریشه مضارع افعال صفت میسازد: دانا (= دان + ا)، گویا (= گوی + ا).
توانا (= توان + ا).

- این پسوند در پهلوی بصورت âk دیده میشود: داناک و منحصرأ بریشه افعال متصل میشده و امروزه نیز همان وضع را دارد ولی اخیراً کلماتی از قبیل کادا (= کاری)، خوانا (= قابل خواندن) شنیده میشود که صحیح نیست زیرا در کارا «کار» ریشه مضارع «کردن» نیست و در خوانا معنی آن تغییر کرده.

- کلمات فزبیا بمعنی دلربا و گویا بمعنی جالب و دوا بمعنی سزاوار و جائز در معنی مجازی خود متداولند و معنی حقیقی آنها بترتیب عبارتست از: فزب دهنده، گیرنده و رونده.

۲ - در اتصال با آخر بعض صفات اسم معنی میسازد: گرما (= گرم + ا)، درازا (= دراز + ا)، ستبرا (= ستر + ا)

یادآوری - در چند کلمه از قبیل درازنا، فراخنا بجای â nâ اضافه شده و این اضافه بقیاس کلمه پهنا (= پهن + ا) صورت گرفته که در پهلوی پهناک است و بقیاس آن بجای درازا نیز در همان زبان دیرمنا آمده.

۳ - در آخر کلماتی از قبیل خوش، دریع، ددد و امثال اینها که مفید حالتی هستند برای افاده مبالغه و تأکید الفی میآورند: خوشا، دریقا، دددا.

و این الف در ترکیب جای فعل جمله را نیز میگیرد:

خوشا مرز ایران عنبر نسیم
که خاکش گرامی تر از زروسیم
در شعر فوق خوشا بجای «خوش است» آمده.

۴ - در آخر کلمات «بس» و «کس» کثرت را میسرانند:

بروز نیک کسان گمت غم مخور زینهار
بساکسا که بروز تو آرزومند است

— بنظر میآید که این **ā** همان **ā** ی مبالغه و تأکید باشد با این تفاوت که در اینجا بآخر اسم معنی متصل نشده.

۵ — برای افاده تعظیم بآخر اسامی و صفات ملحق میشده چنانکه در عبارت نظامی عروضی آمده: بزرگامردا که ابوعلی سینا بود.

در دوره صفویه بآخر اسامی بعض اشخاص برای افاده تعظیم و تکریم القی اضافه میکرده‌اند چنانکه در: صائب، شفیعا، ملاصدرا، نعیم ملاحظه میشود.

شاید بتوان گفت منشاء این وند همان الف تعظیم است؟

۶ — الف نندا که در آخر اسامی میآید: شها، شهریارا، جهاندارا.

۷ — سه نوع **ā** دیگر دیده میشود که از تأثیر زبان تازی است.

۱ — **ā** ی اطلاق در آخر بعض اشعار قدیم میآورده‌اند:

سیامک بیامد سرهنه تننا در آویخت با پور اهریمننا

۲ — **ā** که در آخر سوم شخص مفرد ماضی فعل گفتن میآورده‌اند:

چون نیک نظر کرد بر خویش در آن دید گفتا ز که نالیم که ازماست که برماست

۳ — **ā** که بجای تنوین عربی آمده: ابداء، اصلا.

یادآوری گاهی دیده میشود در محاوره یا مکاتبه، اشخاص کلمات فارسی را بسبب عربی تنوین میدهند و بجای زبانی و جانی زبانا و جانا میگویند یا مینویسند و این عمل صحیح نیست.

۵ — **ā** در میان دو کلمه:

در پارسی باستان **ā** پیشوند مستقلی بوده که سوی و جهت را نشان میداده و امروزه فقط در میان دو کلمه معنی خود را حفظ کرده: لبالب (= لب به لب)، دوشادوش (= دوش بدوش) ولی بهرور زمان بمعانی مجازی زیر نیز آمده:

۱ — بمعنی «و» عطف: تکاپو (= تک و پو)، تکادو (= تک و دو)

۲ — «تا» حرف اضافه: سراسر (= سرتاسر)، سراپا (= سرتاپا)

۳ — «ب» « » : دمام (= دم بدم)، سرازیر (= سربه زیر)

۴ — «از» « » : دورادور (= از دور دور)، پیشاپیش (= از پیش پیش)

۵ — «در» « » : پیاپی (= پی در پی)، رویا روی (= روی در روی)

۶ — برای افاده تکرار: نوشانوش (مکرر نوش نوش گفتن)، زهازه (مکرر زه زه گفتن)

۷ — علامت اضافه مقلوب: پیشاوند (= پیش بسته)، پساوند (= پس بسته)

۸ — برای خوشایندی بگوش در ترکیب دو کلمه همجنس، دو کلمه که از حیث معنی بهم

نزدیک باشند: کشاکش، چکاچک

âb و âbâ در چند کلمه علامت مکان است: سرخاب (نام محلی در تبریز که خاک آن سرخ است)، دشت مرغاب، گرگاب، گودابه (دخمه)، سردابه

âbâd - علامت مکان در اسامی محلها: علی آباد، خرم آباد، شاه آباد،

âbân - علامت مکان در کلمه: یابان (= جای بی آب) ،

âd ۱- در اتصال بریشه چند فعل سوم شخص مفرد، ماضی مطلق و مصدر مرخم میسازد: ایستاد (= ایست + اد) ، نهاد (= نه + اد)، افتاد (= افت + اد)

۲- در اتصال بریشه مضارع افعال سوم شخص مفرد، مضارع دعائی تشکیل میدهد: کناد (= کن + اد)، دهاد (= ده + اد)، رواد (= رو + اد)

âr - در آخر کلمات بمعانی زیر آمده:

الف - در آخر سوم شخص مفرد ماضی مطلق:

۱- علامت فاعلی: دادار (= داد + ار)، خریدار (= خرید + ار)

۲- « مفعولی: گرفتار (= گرفت + ار)، مردار (= مرد + ار)

۳- « اسم مصدر: دیدار (= دید + ار)، کردار (= کرد + ار)

ب- در آخر بریشه مضارع، علامت فاعلی است، پرستار (= پرست + ار)

ج- در آخر اسم، علامت نسبت: دستار (= دست + ار)، زنگار (= زنگ + ار)

یادآوردی: âr شماره (۱) در پهلوی بصورت «تار» و «نار» موجود است و از «تر»

فارسی باستان گرفته شده که علامت صفت است: داتار، زتار..

ولی در امثال گرفتار و دیدار این معنی عوض شده و منشاء آن معلوم نیست

âz - در چند کلمه علامت مکان است: حجاز (= جای حج؟)، شیراز (= جای شیر؟)، هراز

(= هر + از) = کوهستان، اراز (= هراز) ارس

منشاء این پسوند با احتمال قوی âc است که در قدیم به بعضی پیشوندها و صفات افزوده

میشده و جهت صفت رانشان میداده: فراج (= فراز) = (به جلو)

âsâ - در بعض کلمات علامت تشبیه است: مهر آسا، نهنگ آسا

âk - در آخر کلمات بمعانی زیر آمده:

الف - در اتصال بریشه مضارع افعال:

۱- صفت فاعلی میسازد: سوزاک (= سوزنده)، دیاک (= دماغ) = دم زنده

۲- صفت مفعولی درست میکند: کواک (= کاویده و میان نهی)

۳- علامت نسبت و لیاقت است: خوراک (= خوردنی)، پوشاک (= پوشیدنی)

ب- در اتصال با اسم معنی صفت میسازد: مفاک (= مخ + اک) = جای گرد، فواک (=

فژ + اک) = کتیف و چرکین.

یادآوردی - این پسوند بهمین صورت در پهلوی موجود است و فقط در مورد صفت و

نسبت بکار میرود âkand صفت مفعولی از «آکندن» در آخر بعض کلمات صفت مرکب میسازد:

کژ آکند و بصورت «آگند» و «آغند» نیز دیده میشود کژآگند و گژآغند
 āgin - در آخر چند کلمه آلودگی و آمیختگی رامیرسانند: زهرآگهن، دردآگین
 این پسوند بصورت «گین» نیز بکار رفته و ترکیبی است از āk و in نسبت

āl - در آخر کلمات بمعانی زیر آمده:

۱ - علامت شباهت: چنگال، کوپال

۲ - علامت صفت پوشال، پیخال

۳ - علامت مکان: دنبال، گودال

این علامت در آخر اسامی بعضی امکنه نیز دیده میشود مانند ماسال که نام دهی است در
 گیلان و مأخذ آن شناخته نشد

āla - همان «آل» است بعلاوه «ا» تصغیر یا نسبت: چفاله (= چغ = کغ + آله)
 = کال کوچک بادام یا زردآلو، دنباله (منسوب بدنبال)، سگاله (منسوب به سگ) = فضله سگ

amiz = بمعنی فاعلی یا مفعولی در ترکیب معدودی از کلمات دیده میشود: مهر آمیز، لطف آمیز
 ān در ترکیب دارای معانی زیر است.

اف - در صورت الحاق بریشه مضارع:

۱ - مفید حالتست: خندان، گریان

۲ - صفت میسازد: دوان (= رونده)، جوان (= برنده)، گریزان (= گریزنده)

ب - در صورت اتصال بغیر ریشه فعل:

۱ - بر زمان دلالت کند: بهاران، بامدادان

۲ - بر مکان دلالت کند: دیلمان، گیلان

۳ - معنی حاصل مصدری میدهد. خفته سودان، عقدکنان

۴ - دال بر نسبت فرزندیست. اردشیر بابکان (= اردشیر پسر بک)، خسرو قبادان (=

خسرو پسر قباد)

۵ - بر نوع کامل دلالت کند: پهلوان (= نوع کامل پهلوان)، آبادان (= نوع کامل آباد)

یزدان (= نوع کامل یزد)

۶ - بر نوع مخصوصی دلالت کند: مادیان (= ماده اسب)، ماکیان (= ماده مرغ)

۷ - گاهی زائد بنظر میرسد: شادان، جاویدان

۸ - در آخر اسامی علامت جمع است: مردان، زنان

یادآوری - این پسوند در پهلوی نیز معمول بوده و اکنون بمعنی چهارم بکار نمیرود

āna که در پهلوی بصورت ānak آمده حالت صفات را میرساند: مستانه، دلبرانه

و گاهی فقط معنی وصفی میدهد: بند حکیمانه، شعر استادانه دنباله دارد